

بازسازی نوین اقتصادی و بنیادگرایی مذهبی به مثابه پدیده‌ای پسامدرن!

مجید محمدی ، نوامبر ۲۰۰۱

در رابطه با حوادث ۱۱ سپتامبر و وقایع پس از آن نظرات مختلفی ابراز شده است. با وجود اطلاعات و بعضا تحلیلهای ارزنده، عدم توجه به پایه مادی جریان بنیادگرایی مذهبی در جهان امروز کمبود آشکاری در این عرصه است. بعلاوه بخش اعظم این نظرات از درک خصلت امروزی این پدیده عاجز بوده و عمدتا بر سمبها و هویت ایدئولوژیک آن متمرکز شده‌اند. ساختار اقتصادی و سیاسی جهان کنونی ظرفیت پرورش و درونی کردن پدیده‌هایی نظیر بنیادگرایی مذهبی را داراست. وجود و گسترش این جریان ناشی از وجود بقایای محصولات مناسبات پیشاسرمایه‌داری نیست. حاصل سازش مدرنیزاسیون با سنت و یا ناشی از "راز بقاء" سمبهای مذهبی نیست. بنیادگرایی مذهبی محصول بازسازی نوین سرمایه‌داری است. این جریان پدیده‌ای "پست مدرنیستی" (۱) است.

این روزها تیتراژ اصلی رسانه‌های جهانی بر سقوط طالبان متمرکز است. سقوط طالبان به عنوان شاخصی بر صحت سیاست آمریکا مبنی بر تضعیف بنیادگرایی مذهبی برجسته می‌شود. این ادعا صحت ندارد. علل و زمینه‌های مادی و پایه‌ای که موجب بروز و رشد بنیادگرایی مذهبی معاصر است با احداث جاده نیویورک-کابل تضعیف نخواهد شد. طی مدتی که از عملیات انتحاری نیویورک-پنتاگون و متعاقب آن عملیات انتقامی آمریکا در افغانستان می‌گذرد، تحلیل‌های متنوعی در مورد آن ارائه شده است. از پروپاگاندا هالیوودی و نظرات سیاسی-تجاری خاص مقامات و آکادمیسین‌های رسمی غربی که بگذریم متأسفانه این تحلیل‌ها (تا آنجا که امکان دسترسی به آن بود) عمدتا در چهارچوب "سیاست امور خارجه آمریکا" محصور مانده است. حتی بخش اعظم تحلیلهای چپ نیز در همین محدوده به نقد و عمدتا افشاگری پرداخته است (۲) نقد سیاست خارجی و امنیتی دولت آمریکا اگر برای کارمندان، کارشناسان وزارت خانه‌های خارجی کشورهای مختلف و برای مقامات آمریکایی حاوی درسهایی مبنی بر "چگونگی انتخاب دوستان استراتژیک" بوده و حتی اگر دولت و سازمانهای امنیتی مثل سیا را بیشتر در انظار عمومی افشاء نماید هنوز چیزی در مورد علل پایه‌ای بروز چنین رخدادهایی بیان نمی‌کند. بدون تعمق بر جهان قبل از این وقایع تبیین ما از آن سطحی خواهد بود. جهانی که قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ پیش‌روی ما بود جهانی مستعد برای پیدایش، گسترش و نهادینه کردن تروریسم بنیادگرا بود و با وقایع پس از آن نیز این جریان تضعیف نخواهد شد. برای درک و توضیح این ادعا باید از سطح بروزات بیرونی و ظاهری پدیده‌های جاری فراتر رفت و از روزه این حوادث به سطح عمیق تری که وقایع مزبور بر متن آن مجال بروز می‌یابند پرداخت.

جهان پیش از ۱۱ سپتامبر

چرا حادثه پنتاگون-نیویورک جهان را لرزاند؟ آیا واقعا ابعاد واکنش نسبت به این رویداد نشانه اوج اومانیزم دولت، مقامات و ملت آمریکا، اکثریت دول غربی، افریقایی، آسیایی، روسی، افکار عمومی و حتی من و شما برای از دست دادن قربانیان این حادثه بود؟ آیا قتل عام و سلاخی چند صد هزار نفری در جنگ "قبایل" هوتو و توتسی همین عکس العمل را موجب شد؟ آیا اگر حادثه‌ای نظیر همین رخداد در قرن نوزدهم و یا حتی قبل از دهه‌های ۷۰ و ۸۰ قرن بیستم میلادی رخ میداد همین ابعاد را به خود می‌گرفت؟

واقعیت این است که چهره، ساختار و روابط اقتصادی در سطح جهان بویژه از اواسط دهه هشتاد قرن بیستم بشدت تغییر کرده

است. بستر این تغییرات انقلابات تکنولوژیک است. همانطور که بسیاری از کشفیات و اختراعات علمی در قرنهای گذشته نظیر کشف سلول و اختراع ماشین بخار تاثیر بسزایی در گسترش و رشد نیروهای مولده و تغییرات مهم در آرایش و بازسازی اقتصادی داشتند. امروز پیشرفت های فنی و تکنیکی در عرصه سخت افزار، نرم افزار، الکترونیک، مخابرات و غیره عملا تاثیرات مهمی در ساختار اقتصادی و آرایش سازماندهی کار ایجاد کرده است. انقلاب الکترونیک-آنفورماتیک اواسط دهه هشتاد ظرفیت خارق العاده کاربردی در عرصه های نظامی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و متعاقبا فرهنگی را نشان داده و به سرعت به بخش تفکیک ناپذیر کار و زندگی مستقیم و "غیر مستقیم" بشر امروز تبدیل شده است. بطور مثال با وجود عدم دسترسی بخش اعظم ساکنین کره عرض به امکانات تکنیکی و رایانه، بازار بورس جهانی و تاثیر آن بر زندگی اکثریت مردم در سراسر جهان انکار ناپذیر است. امروز با سرعت غیر قابل تصور اطلاعات مربوط به اصلی ترین شرکتهای جهان در یک واحد اطلاعاتی متمرکز شده با همان سرعت به اجزاء اطلاعاتی تجزیه شده و زندگی مردم در سراسر جهان را در واحد زمان تحت تاثیر قرار میدهد. این فقط جاده ای دو طرفه از تبادل اطلاعات نیست. یک اتفاق مالی و سیاسی مهم بلافاصله تاثیر خود را همزمان بر قیمت کالاهای مختلف، حجم دارایی های سرمایه داران، کلفتی و نازکی کیف پول شهروندان، سیاست مالی و پرسنلی شرکتها و غیره میگذارد. در این پروسه بسیاری از شرکتهای عملا به اجزایی واحد از یک "شرکت" بزرگتر تبدیل شده و در سود و زیان یکدیگر سهیم شده و با رقبای واحدی روبرو میشوند. دقت در این پروسه نشان میدهد که بویژه تحولات و رخدادهای مهم در واحدهای مرکزی اقتصاد جهانی همزمان و بسرعت بخشهای مهمی از جهان معاصر را همانند سهامداران یک شرکت واحد تحت تاثیر قرار داده و به واکنش میکشاند (۳)

واقعیت این است که در غیاب یک جنبش اجتماعی و طبقاتی (که تحلیل علل آن به یک بررسی مستقل نیازمند است) که این مناسبات را به چالش بطلبد مناسبات کاپیتالیستی موجود این رشد و پیشرفت را به ابزاری برای بازسازی نوین خود تبدیل کرده است. به عبارت دیگر انقلابات علمی و تکنیکی دهه های اخیر به ابزار کاپیتالیستی تر شدن جامعه جهانی تبدیل شده است. اگر کاربرد مقوله "امپریالیسم" برای تفکیک مرحله ای از رشد سرمایه داری مصداق داشت بی شک باید بدنبال مقوله ای مناسب برای تفکیک "مرحله سوم" رشد سرمایه داری بود. یکی از نتایج عملی این پروسه توفیق سرمایه بر نیروی کار و تجدید آرایش سازمان کار منطبق با نیازهای سرمایه و بدون توجه به شرایط نیروی کار بوده است. افزایش سریع نرخ سود، انباشت سرسام آور، سرعت گردش سرمایه، انحصار سرمایه مالی در تعیین سیاست حرکت سرمایه در سطح جهانی، کاپیتالیزه کردن کل جهان و تبدیل آن به یک مکان در زمان واحد بخشی از سیمای جهان کنونی است. مفهوم سرمایه داری تر شدن مناسبات موجود تا آنجا که به نتایج این بازسازی برمیگردد قابل تعمق است. نگاهی به تاریخ سرمایه داری نشان میدهد که ادعای مکتب آدام اسمیتی (۴) مبنی بر نقش "رقابت آزاد" در تنظیم روابط اجتماعی میان دولت و مردم، تولید و بازار، عرضه و تقاضا، توزیع ثروت و غیره بیشتر به فانتزی فیلمهای رمانتیک شبیه بوده تا به واقعیات تاریخ واقعی. سرمایه همواره به دنبال بازتولید و انباشت خویش است. این انگیزه مسلط بر میل رشد و توسعه در مناسبات کنونی است. در این پروسه سرمایه روح ندارد، اخلاقیات و بهشت و دوزخ نمیشناسد (۵) اگر در مقطعی بر این خصلت ذاتی سرمایه مهار زده شده این حاصل مقابله و آرایش اجتماعی و سیاسی و ایجاد موانع در برابر این خوی حریصانه از جانب جنبشهای اجتماعی مختلف و اساسا جنبش کارگری بوده است. بازسازی نوین اقتصادی در شرایط تضعیف این چالش اجتماعی و حاشیه ای بودن آن انجام گرفته است. کارگران در کشورهای غربی که سنتا سهم بیشتری از تولید را به خود اختصاص داده اند در طی کمتر از دو دهه از بخش قابل ملاحظه ای از سهم خود محروم شده اند. هزینه بیکاری وسیع و نهادینه شده در این جوامع مستقیم و غیر مستقیم از درآمد واقعی کارگران شاغل کسر میشود (۶) بخشهایی از اروپا رسماً و علناً به جزیی از "جهان سوم" تبدیل شده. از طرف دیگر افزایش نرخ سود سرمایه، حجم انباشت، گسترش حیطه و حوزه بازتولید سرمایه را نمیشود با شاخص های اقتصاد مرسوم بسادگی اندازه گیری نمود. سرمایه در راه تامین این اهداف حتی آنجا که "شرف و ناموس"، "میهن و وطن پرستی"، "دین و معنویات"، "خانواده و اخلاقیات"، موانعی در راه کسب سود بیشتر بوده اند، را قربانی کرده و به آن چوب حراج زده است. دین و آیین کنونی سرمایه "بازار آزاد بدون مرز" است. همراه با رشد و تمرکز سرمایه حوزه های متعددی به پروسه انباشت سرمایه جهانی ملحق شده اند که حجم و درجه رشد در آن از حوزه های سنتی انباشت نیز پیشی گرفته است. جنوب شرقی آسیا و چین بخش اصلی این گسترش و رشد سرمایه در سالهای اخیر بوده است. اگر سرمایه در کشورهای غربی در ارضاء امیال "شیطانی" بازار آزاد بخاطر مواجهه با موانعی نظیر اتحادیه های کارگری، جنبش زنان، سازمانهای مدافع تامین حقوق کودک، حقوق بشر، محیط زیست و غیره نمیتواند یک روزه پوست دوران جنگ سرد و دولت رفاه را دور بیاندازد در پروسه بازسازی نوین در

حوزه‌های جدید چهره "شیطانی" خویش را آشکارا به معرض نمایش گذاشته است. بخش قابل ملاحظه‌ای از جهان از جمله کشورهای خاورمیانه با شکست فزاینده بار مدلهای رشد و توسعه عملا دارند به حاشیه جهان امروز تبدیل میشوند. سرنوشت افریقا دردناکتر از دیگر مناطق است چرا که بخش اعظم این قاره در متن بازسازی نوین سرمایه داری عملا به "جهان چهارم" تبدیل شده و نصیبی جز "قتل عام ایدز" و "قتل عام قبیله‌ای" و فقر و مرگ نبرده است. مناطقی از جهان عملا از صورت یک جامعه مدنی خارج و به "مناطق بدون دولت" تبدیل شده و عملا در حاشیه تحولات جاری "جهان پنجم" را تشکیل داده‌اند. در یک کلام، سرمایه در پروسه بازسازی خویش در سالهای اخیر بطور عریانی نشان داده که به جز سود، سود و سود بیشتر معیار و شاخص دیگری ندارد و در این راه حاضر است عزیزترین عزیزان خویش را قربانی نماید و با هر پدیده‌ای با هر ماهیتی بشرط تسهیل سودآوری منطبق شده و هر فعالیتی حتی جنایی را بشرط سودآوری برسمیت بشناسد. اینکه سرمایه خدا و قطب‌نمایی جز کسب سود بیشتر نداشته و در راه تامین این هدف به هر کاری دست میزند و به هر ابزاری متوسل میشود را میشود در عرصه‌های مختلفی مشاهده کرد. تا آنجا که به این بحث برمیگردد گسترش، نهادینه و جهانی شدن اقتصاد مافیایی یکی از نمودهای بازسازی نوین و بخشی تفکیک‌ناپذیر از رشد سرمایه داری در سالهای اخیر بوده است (۷)

راز نیروی این غول در چیست؟

بسیاری از ما با شنیدن نام مافیا احتمالا یاد آلکاپون و یا جزیره سیسیلی در ایتالیای دهه ۷۰ قرن بیستم میافتیم. در سالهای اخیر نیز خبر رشد مافیا در روسیه و "نقش مقامات حزب کمونیست شوروی سابق بویژه کارمندان ارشد کا.گ.ب در سازماندهی مافیا" را بکرات در روزنامه‌ها و کتب مختلف خوانده‌ایم. اگر آلکاپون پدیده‌ای مربوط به گذشته‌ای دورتر و باج‌خواهی مافیای ایتالیا از دولت و اقتصاد این کشور ویژگی ایتالیای دهه هفتاد بود. اما رشد اقتصاد مافیایی در جهان معاصر ویژگی منحصر بفرد فروپاشی "بلوک شرق" نیست. اقتصاد مافیایی همراه با بازسازی نوین سرمایه داری بر بستر انقلابات تکنولوژیک به پدیده‌ای نهادینه، جهانی و به جزیی تفکیک‌ناپذیر و درونی از اقتصاد معاصر تبدیل شده است. اینکه اگر سرمایه بحال مکانیزم بازار آزاد رها شود در کسب سود بیشتر مرزی نمیشناسد را میتوان در این بخش از اقتصاد جهانی بروشنی مشاهده کرد. همراه با بازسازی نوین سرمایه داری اقتصاد مافیایی از یک طرف فعالیت در عرصه‌هایی نظیر خرید و فروش مواد رادیو اکتیو و هسته‌ای، تجارت اعضای بدن انسان، فروش کودکان، فحشا، مواد مخدر، شستن پول سیاه، فروش اسلحه به کشورهای "لیست سیاه" و غیره را بشدت گسترش داده و از طرف دیگر بخش اعظم درآمد و سود خود را به عرصه "سفید" و "غیر مافیایی" منتقل کرده است. بنا به گزارش سازمان ملل در سال ۹۴ تجارت جهانی مواد مخدر سالانه حدود پانصد میلیارد دلار بوده است. بخش قابل توجهی از این حجم عظیم و باورنکردنی درآمد بطور منظم از پول "سیاه" به پول "سفید" تبدیل شده و در این بخش انباشت میشود. بنا به گزارش گروه کشورهای صنعتی در سال ۱۹۹۳ حجم شستشوی پول سیاه مربوط به مواد مخدر در سیستم مالی جهانی سالانه دست کم ۱۲۰ میلیارد دلار بوده و همه میدانند که این رقم در چند ساله اخیر چه رشد نجومی داشته. به نظر بیشتر کارشناسان حجم واقعی تظهير پول سیاه سرسام‌آور است. این یعنی اینکه بخش اعظم اقتصاد مواد مخدر، مافیایی و سرمایه‌های انباشت شده جزیی از اقتصاد غیر مافیایی و اقتصاد معاصر است. به بیانی ساده‌تر اینکه دست اقتصاد جهانی بشدت در اقتصاد جنایی آلوده و با هزاران شبکه به آن وابسته بوده، آن را تقویت کرده و از آن جان تازه میگیرد. در کشورهایی که با قویترین سیستم شدیدترین کنترل بر درآمد چند صد دلاری شهروندان و مالیات آن اعمال میشود بدون نقش غیر قابل انکار شرکتهای "آبرو دار"، دستگاههای دولتی، بانکها و مراکز و نهادهای اصلی اقتصادی این کشورها، تبدیل و وارد کردن این حجم عظیم از درآمد اقتصاد مافیایی به اقتصاد جهانی عملا امکان‌پذیر نیست. به عبارت دیگر در سرمایه داری بازسازی شده دهه‌های اخیر تفکیک سرمایه جنایی و غیر جنایی و بازشناسی اشکال شخصیت یافته آن و تشخیص بوی اودکلن و خشخاش عملی نیست. همان شرکتی که بنا به گزارش روزنامه تایمز در سال ۱۹۹۳، در مسکو ۷۰۰ عضو اصلی بدن، کلیه، قلب و ریه، بیش از ۱۴۰۰ قطعه کبد، ۱۸۰۰۰ غده تیموس، ۲۰۰۰ چشم و بیش از ۳۰۰۰ جفت بیضه را برای پیوند زدن به بدن مشتریان آماده کرده بود احتمالا بخش اعظم درآمد خود را در بانکها و شرکتهای "آبرومند" سرمایه‌گذاری کرده و چه بسا در تعیین مقامات و نمایندگان مجلس و سیاستهای کلان کشور نیز نقش بسزایی داشته باشد. مطمئنا در آینده‌ای نه چندان دور همگی ما اطلاعات ارزنده و ریزی از چگونگی و حوزه‌های انباشت درآمد ۲۰۰ میلیارد دلاری سالانه تولید و قاچاق مواد مخدر افغانستان بویژه در کشورهای غربی و رابطه شرکتهای و بازار بورس جهانی با آن کسب خواهیم کرد. اقتصاد مافیایی و ارتباط شبکه‌ای و وسیع آن با اقتصاد جهانی، روابط بهم پیوسته و در هم

تنیده میان مراکز و نهادهای مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با آن، افزایش قدرت مالی و اقتصادی جناح هارتر بورژوازی در دهه‌های اخیر راز نیروی هرکول بنیادگرایی مذهبی در جهان معاصر است.

بنیادگرایی مذهبی پدیده‌ای "پسامدرن"

هر پدیده اجتماعی محصول دوران خویش است. تغذیه از تاریخ، احضار سمبلها و ارواح، مدد گرفتن از آرمانها و اندیشه‌های تاریخی البته جزئی از پروسه هویت‌سازی است. اما هر درجه تغذیه از تاریخ نباید علل وجودی یک پدیده اجتماعی در دوران حاضر را کمرنگ کند. متدی که در تحلیل بنیادگرایی مذهبی معاصر عمدتاً با ارجاع به تاریخ ادیان و کتب مقدس، و متمرکز شدن روی سمبلها و شخصیت‌های تاریخی، مذهبی این پدیده را توضیح میدهد روش وارونه‌ای در شناخت این پدیده است. برخلاف این برداشت بنیادگرایی مذهبی پدیده‌ای امروزی است. امروزی بودن آن قبل از هر چیز به این معنی است که این پدیده فرزند بازسازی نوین اقتصادی دهه‌های اخیر است. بند نافش به آن وصل است. از آن تغذیه نموده و با تقویت این جهت‌گیری در روند رشد سرمایه‌نیرو میگیرد. در اینجا باید میان دو مفهوم تفکیک قائل شد. یکی پایه مادی و فلسفه وجودی بنیادگرایی مذهبی در عصر کنونی و دیگری زمینه و دلایل گسترش نفوذ این جریان در میان مردم است. بنیادگرایی معاصر اساساً واکنش بخشی از جهان "غیر توسعه‌گرا"، "عکس‌العمل طبیعی فقرا"، "جنبش از پایین مسلمانان و مردم فقیر خاورمیانه"، "عکس‌العمل مردم حاشیه‌نشین در غرب"، "ماحصل سرخوردگی فرد در متن صنعتگرایی غربی" و تبیین‌هایی نظیر این نیست. بنیادگرایی معاصر یکی از جریان‌های سیاسی دوران حاضر در اقصی نقاط جهان است. بنیادگرایی معاصر جریان سهم خواه از قدرت سیاسی است که بدواً نقش و سهم مهمی در اقتصاد جهانی را به خود اختصاص داده است. نقش این جریان در اقتصاد مافیایی، تداخل سرمایه مافیایی و "غیر مافیایی"، حمایت مالی یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان یعنی عربستان سعودی از این جریان با توجه به تداخل سرمایه غربی و سعودی، حمایت مالی مراکز مالی قدرتمند یهود در آمریکا و اسرائیل از بنیادگرایی یهود، روابط تنگاتنگ بانک‌های "معتبر" و بانک‌های اسلامی، افزایش سهم فعالیت اقتصادی سازمان‌های امنیتی کشورهای مختلف، فعالیت رو به گسترش صدها و صدها شرکت بین‌المللی فعال که "انباشت اولیه" شان را مدیون فعالیت مستقیم در اقتصاد مافیایی هستند، تصاویری از سهم جریان بنیادگرا در اقتصاد معاصر است. نکته مهم این است که این پدیده مختص سرمایه کشورهای "مستعد رشد بنیادگرایی" که غالباً از خاورمیانه در این رابطه نام برده میشود نبوده و تقریباً تمام کشورها از جمله آمریکا، اروپای غربی، چین، تایوان، سنگاپور و اندونزی و غیره را شامل میشود. در شناسایی اشکال شخصیت یافته سرمایه این بخش الزاماً نباید بدنبال نژاد، ملیت، مذهب و رنگ پوست ویژه‌ای گشت. بنابر این برخلاف نگرشهایی که بنیادگرایی را جریانی سنتی دانسته و با توهم و توهم پراکنی نسبت به اقتصاد معاصر برای آن پایه مادی نمی‌بیند، پایه مادی پیدایش این جریان اقتصاد معاصر است. بنیادگرایی مذهبی معاصر نشانگر همزیستی "موج اول" با "موج سوم" نیست بلکه خود محصول "موج سوم" است (۸) از طرف دیگر طنز تلخ تکرار تاریخ این است که جریانی که منافع آن مغایر با منفعت پایه اجتماعی خویش است زمینه مناسبی برای تغذیه و گسترش نفوذ خویش در میان آنان میابد. بازسازی نوین سرمایه‌داری زمینه مناسبی برای گسترش بنیادگرایی مذهبی در میان اقشاری که منفعت مادی مشترکی با این جریان ندارند بوجود آورده است. ظاهراً این به دانش عمومی تبدیل شده که فلسفه مادی وجود جریان‌ات نئونازیستی در غرب بخش معینی از سرمایه غربی است. در همان حال زمینه گسترش آن موقعیت مستاصل بخشی از مردم، گسترش بیکاری و فقر در کشورهای غربی است. بنیادگرایی مذهبی نیز شکست پروژه‌های توسعه در بخش‌هایی از جهان، تبدیل بخشی از آمریکا و اروپا به "جهان سوم"، موقعیت فرودست مهاجران در کشورهای غربی، گسترش بیکاری، فقر، فحشاء، اعتیاد و غیره را به ابزاری برای گسترش و افزایش دامنه نفوذ خویش در اقصاء نقاط جهان تبدیل کرده است. بنابر این همانطور که نئونازیسم غربی محصول واکنش طبیعی "فقرای غربی" نیست بنیادگرایی مذهبی نیز عکس‌العمل طبیعی مردم فقیر نسبت به بازسازی اقتصادی نیست اگر چه محل مناسبی برای تغذیه این جریان و تبدیل آن به یک جنبش سیاسی-اجتماعی در دوران حاضر است.

حقیقتی اعلی یا منفعتی والا

جریان‌های مختلف بنیادگرایی مذهبی در تبیین خویش دارای فصل مشترک واحدی هستند. پیام آسمانی و وحی، نوید ظهور منجی موعود، آیین ماوراء جامعه شاخص اصلی جریان‌های بنیادگرا است. این شاخصها معنای مفهومی، ابزار هویت‌سازی جعلی و وسیله‌ای برای "سربازگیری داوطلبانه" بوده و ربطی به هویت واقعی خود این جریان ندارد. بنیادگرایی معاصر بازتاب

وجود بقایای مذهبیت انسان در طی تاریخ در برابر عوامل ناشناخته طبیعت و نیروهای خارجی نیست. نمایانگر ضعف و کمبود دانش نیست. انعکاس وارونه قدرت زر و زور بر ذهن انسان مستاصل امروز نیست. اصابت نسبتاً همزمان چند هواپیما به مراکز نظامی و اقتصادی جهان امروز از جریان مقهور نیروهای ناشناخته طبیعت و دچار کمبود دانش و علم و یا از جنس کشاورز دوران اشک اول و دوم ساسانی و پرستشگران خدایان آفتاب و باران ساخته نیست. این عمل فقط از جریانی ساخته است که از جنس خود "پنتاگون" و "مرکز تجارت جهانی" بوده و با سهم خواهی از زر و زور همان مراکز قدرت قد علم کرده است. کافی است به بافت و پایگاه طبقاتی رهبری و کادری هر یک از جریانات اصلی بنیادگرایی مذهبی در اسرائیل، آمریکا و خاورمیانه دقت شود تا از شک سنتی بودن، بیسواد و غیرشهری بودن این جریانات بدر آمد.

پاشنه آشیل این هرکول

گفته میشود که آمریکا در رسیدن به هدف تضعیف بنیادگرایی اسلامی با موفقیت‌های نسبی روبرو شده است. اگر هدف آمریکا از حمله به افغانستان تضعیف بنیادگرایی اسلامی در این کشور بود بدون شک در همان روزهای اول جنگ با مطالبه "سهم طالبان از آینده افغانستان" بر سر میز مذاکره با روسیه نمی‌نشست. اگر هدف از این جنگ "خشکاندن ریشه تروریسم بنیادگرا" بود این حمله به ابزاری برای تثبیت و نهادینه کردن بنیادگرایی اسلامی در دولت و جامعه آتی افغانستان از یکطرف و "تقویت هویت یهودی-مسیحی" در غرب منجر نمیشد. این ادعا کاذب است. همینطور تشخیص دوری در تبلیغ سیاست "خشک کردن منابع مالی و اقتصادی تروریسم بنیادگرا" نیز کار دشواری نیست. به یک نمونه توجه کنید. مدیریت شرکت اسلحه‌سازی کارلیول که خانواده بوش و بن‌لادن از سهام‌داران آن بودند بلافاصله بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر اسم خانواده بن‌لادن را از لیست صاحبان سهام خارج کردند. در همان حال مقامات امنیتی آمریکا از واردن کردن نام نهادهای اسلامی، که به عنوان صراف غیر رسمی پولهای چند صد دلاری خانواده‌های سومالیایی مقیم کشورهای غربی را به آن کشور ارسال میکردند، به لیست سیاه شبکه تروریستی القاعده غافل نماندند(داگنزنی‌هتر). جالب توجه است که در این لیست نام شرکتهای و نهادهایی که منبع اولیه و اصلی مالی بن‌لادن و سازمان القاعده بودند از جمله نام بسیاری از افراد، شرکتهای و مراکز مالی آمریکایی و سعودی دیده نمیشود(داگنزنی‌هتر).

اگر سیاست آمریکا منشاء خیری در تضعیف بنیادگرایی نبوده اما نتایج این سیاست در همین مدت کوتاه برای بشر امروز عقب‌گردی تاریخی محسوب شده و بر متن آن بنیادگرایی مذهبی نیز تقویت شده است. در سطح سیاسی با تقویت هویت یهودی-مسیحی در غرب بنیادگرایی یهودی در اسرائیل و میلیشیای بنیادگرا در آمریکا تقویت خواهند شد. بدرجه‌ای که این جریانات رشد کنند بنیادگرایی اسلامی زمینه مناسبی برای گسترش پایه اجتماعی خود در میان اقلیت مهاجر و ساکنین کشورهای موسوم به "اسلامی" پیدا خواهد کرد. از طرف دیگر با میلیتاریزه کردن جهان و تصویب قوانین "زمان جنگی" دموکراسی غربی بشدت در رابطه با حقوق دموکراتیک محدودیت بخرج خواهد داد. بویژه مهاجرین و مردم "تمدن‌های دیگر" بسرعت به موقعیت شهرند پست‌تر سقوط خواهند کرد. این فضا زمینه مناسبی برای انجام حقوق کارگری و انسانی در خود کشورهای غربی و طبیعتاً با شدت بیشتر در دیگر نقاط جهان بوجود خواهد آورد. در افغانستان نیز این کشور به حوزه رسمی رقابت کشورهای متعددی نظیر آمریکا و متحدین غربی، روسیه، عربستان، پاکستان، ایران تبدیل خواهد شد. از طرف دیگر "بازی خطرناک با کارت قومیت" (۹) همواره سیاست بلژیکی قبیله‌سازی در روآندا را بالای سر مردم افغانستان برای قتل عام‌های قومی نگه خواهد داشت. بعلاوه از هم اکنون غرب ظرفیت بالای خود را در پذیرش ارتجاعی‌ترین پدیده‌ها تحت عنوان "تصمیم سران قبایل افغان" نشان داده است. اینها گوشه‌هایی از برکات "جنگ افغانستان" برای مردم خواهد بود. همه اینها یعنی آنکه چاقو دسته خودش را نمیبرد. بنیادگرایی مذهبی جزئی از سرمایه‌داری معاصر است و پاشنه آشیل آن هر جا که باشد در خود این روابط و دولتها و حاکمان آن نیست. کسانی که در آخرین نشست سازمان تجارت جهانی در قطر بر تقویت جهت‌گیری کنونی اقتصاد جهانی پافشاری کردند نمیتوانند نیروی تضعیف محصولات همین جهت‌گیری باشند. عامل تضعیف بنیادگرایی مذهبی نیرویی است که این جهت‌گیری و ساختار حاکم بر جهان را مورد اعتراض قرار میدهد. نیروی تضعیف بنیادگرایی مذهبی شرکای سفره اقتصاد مافیایی نیستند. این نیرو، نیروی معترض در سیاتل، جنوا، کبک و گوتنبرگ است که با اعتراض به این مناسبات و تضعیف آن کل این سیستم از جمله محصولات تبعی آن نظیر بنیادگرایی را به چالش فرا میخواند.

- (۱) مقوله "پست مدرن" در این مقاله "اجباری" و با اکراه و با معنی مصطلح آن بکار رفته است. پست مدرنیستها محصولات لوکس و تولیدات مفید جامعه "فرا صنعتی" بویژه محصولاتی نظیر اطلاعات و شبکه اینترنت را با دست و دل‌بازی فراوان به عنوان "سوژه"هایی پست مدرنیستی دسته بندی میکنند. اما وقتی پای محصولات سمی فابریکهای فراصنعتی نظیر بنیادگرایی مذهبی به میان میاید آن را به دوران قبل از ظهور پست مدرنیسم نسبت میدهند. در این زمینه نک به "اندیشه جامعه" سال ۷۹، شماره ۱۳
- (۲) برای آگاهی از این نظرات از جمله هابرماس، هانتینگتون، هابسبام، بوردیا، چامسکی نک به سایت همشهری، اخبار ایران، ایران امروز
- (۳) امانوئل کاستلز، مجموعه سه جلدی "عصر اطلاعات"، طرح نو، ۱۳۸۰
- (۴) منظور من از مکتب آدام اسمیت اشاره به مجموعه متنوعی از جریانها و اندیشه‌های اقتصادی است که جان کلام اسمیت مبنی بر نقش "بازار آزاد" در تنظیم روابط اجتماعی را تبلیغ میکنند.
- (۵) برای آشنایی با نظرات مارکس بویژه با توجه به ترجمه روان نک به مجموعه دو جلدی گروندریسه ، آگاه، باقر پرهام و احمد تدین،
- (۶) برای رجوع به اطلاعات و جداول آماری در این زمینه نک به گزارش سالانه سازمان ملل ۱۹۹۸
- (۷) نک شماره ۳
- (۸) الوین تافلر مراحل تاریخ بشری را به امواج تشبیه کرده و مرحله آخر بعد از دوران صنعتی را "موج سوم" نامگذاری میکند. او عملاً بسیاری از پدیده‌ها را از آنجا که تاریخاً محصول موجهای قبلی بوده اند نه جزیی از کارکرد سیستم کنونی بلکه ناشی از همزیستی امواج میدانند. برای آشنایی بیشتر نک به الوین تافلر، موج سوم، ناشر و مترجم شهیندخت خوارزمی، تهران ۱۳۷۱